

قضاوت

افکار عمومی - دولت

قوه قضائیه بتعریف قانون اساسی قوه مستقل و جدا از قوه مجریه است بنا بر این نباید تحت تأثیر قوه مجریه بهیچ صورت قرار گیرد از مواردی که ممکن است قضاوت تحت تأثیر عواملی واقع شود در این دو مقاله دو مورد را ذکر میکنم.

اول - افکار عمومی :

در موارد بسیاری دیده شده اشخاص تحت تعقیب قرار میگیرند یا طرف و مورد شکایت واقع میشوند و قضیه اعم از حقوقی یا کیفری بمناسبت موضوع یا شخص جلب نظر را میکند و در مطبوعات منعکس میگردد و انعکاس در مطبوعات سبب بحث در نزد مردم میشود و آن چیزی که در مطبوعات منعکس است قضاوت مردم هم متوجه آن میگردد یعنی همان را قبول میکند زیرا در مطبوعات خبر و جریانی که شنیده شده نقل میشود و دلائل و دوطرف درج نمیشود تا خوانندگان بتوانند قضاوت کنند همان قضاوت سطحی از روی مندرجات مطبوعات بالاخره اگر در دادگاهها هم رعایت شود و در دادگاهها تصور کنند صدور حکم برخلاف آن موجب بدبینی افکار مردم نسبت به دادگاهها و قضات میشود در آن صورت دیگر قضاوت مورد نظر قانون اساسی و قوانین دیگر معنی و حقیقت خود را از دست میدهد و مقام قاضی از هیئت منصفه هم پائین تر خواهد آمد چه هیئت منصفه بعد از استماع اظهارات طرفین دعوی رأی خود را طبق تشخیص و یا اقتناع خود صادر میکند و بانکار عمومی توجه ندارد

اخیراً در انگلستان محاکمه پرسرو صدائی برپا بود یک طبیب موسوم بدکتر آدامس باتهام قتل عمدی یک زن هشتاد و یکساله از طریق تدریجی مواد مخدره (مرفین وغیره) تحت تعقیب قرار گرفت و جلسات محاکمه چندین هفته وقت گرفت طبیب مزبور متهم بود که بعلت منتفع شدن از وصیتنامه زن مزبور مقدار تزییق مرفین را بمشارالیهها خارج از حد لزوم و بقصد قتل مشارالیهها زیاد نموده و قتل بعلت مزبور بوده است افکار عمومی مردم هم طبیب مزبور را بمناسبت انعکاس آن در مطبوعات قاتل میشناخت و کیل مدافع طبیب مزبور که یک وکیل متخصص در امر طلاق و اسوال غیر منقول است دفاع او را بعهده گرفت و جریان را تغییر داد یکی از قسمت های جالب توجه این محاکمه این بود که دونفر از اطباء متخصص در امر مواد مخدره بعنوان کارشناس در محکمه اظهار نظر کردند و نظره ردوی آنها این بود که تزییق آن مقدار مرفین و هروئین بقصد قتل بیمار بوده ولی وکیل مدافع آن دو کارشناس را سه روز تمام در محکمه طرف سؤال قرار داد و سه روز آن دو کارشناس بسؤالات وکیل مدافع جواب میدادند

قضاوت

وکیل مدافع از یکی از آنها پرسید : (مسلم است که ابن بعمار عادت باستعمال مرفین داشته آیا اگر تزریق مرفین باوترک میشد ممکن نبود در یک زن هشتاد و یکساله اثرش وخامت حال و بالاخره مرگ باشد) کارشناس گفته او را تصدیق کرد وکیل مدافع سؤال دیگر کرد و گفت :

آیا کسیکه معتاد بمرفین است برای اینکه تزریق مرفین درد او را ساکت کند و موقتاً او را از ناراحتی خلاص کند آیا نباید مقداری زائد تزریق نمود)

طیب کارشناس باز گفته او را تصدیق نمود وکیل مدافع گفت پس وقتی راه دیگری برای تسکین درد و معالجه نبوده این عمل چرا تعبیر به نیت قتل عمدی میشود آیا ممکن نیست که بحال طبیعی مرده باشد ؟ از این تحقیقات و سؤالات در علت مرگ و نیت متهم در ارتکاب قتل عمدی شبهه حاصل شد و هیئت منصفه دوازده نفری که دونفر آن زن بودند دکتر آدامس را بیگناه تشخیص دادند و حکم تبرئه او برخلاف افکار عمومی صادر گردید

بنابر این قضاوت نباید افکار عمومی را ملاک قضاوت قرار دهند والا هیچ موضوعی مورد قضاوت عادلانه واقع نخواهد شد . بعضی اوقات دیده شده مطالبی در باره اتهامات اشخاص در جرائد بعنوان خبر نقل شده و در دادگاهها هم بتصور اینکه صدور رأی برخلاف افکار عمومی موجب کسر شأن دستگاه عدالت است احکامی صادر کرده‌اند ولی آن احکام در دیوان کشور نقض شده و دادگاه بعدی بالاخره متهم را تبرئه کرده است و مردم این حکم ثانی یعنی تبرئه را در اثر تشبث تصور کرده‌اند در صورتیکه حکم اول صحیح صادر نشده بود و دیوان کشور با نقض حکم در نظر داشته قضاوت عادلانه بعمل آید خلاصه قضاوت سطحی مردم که از مطبوعات و اخبار و تذکر در محافل و مجالس سرچشمه میگیرد اگر مورد توجه قاضی قرار گیرد نه فقط مردم از این عمل صدمه می‌بینند بلکه بالاخره صدمه آن بخود دستگاه دادگستری بر میگردد بعقیده نویسنده قضاوت نباید تابع افکار مردم باشند و بلکه باید با قضاوت عمیق و عادلانه افکار مردم را اصلاح کنند و بمردم بیاسوزند که افکار مردم باید از آراء محاکم تبعیت نماید در ممالکی که قضاوت از طرف مردم با رأی مخفی انتخاب میشوند رعایت قضاوت سطحی مردم را نمیکنند پس بطریق اولی در کشور ما که انتخاب قضاوت با مردم نیست و حتی ترفیع قضاوت با طریق خاص و بوسیله قضاوت دادگاه و دادگاه عالی انتظامی است رعایت قضاوت سطحی مردم در باره دعاوی از طرف قضاوت مورد ندارد .

دوم : دولت : دستگاه دادگستری ما تاکنون چند تشکیلات داشته و در چند مورد تغییرات اساسی در آن داده شده است دوره اولیه آنرا از زمان مشروطیت تا زمان تشکیلات مرحوم داور میتوانیم بدانیم (مقصود از دوره ایست که بوسیله مرحوم مشیرالدوله بوجود آمد و تا زمان مرحوم داور ادامه داشته) دوره دوم را دوره مرحوم داور میتوانیم بدانیم تا سال ۱۳۲۰ تفاوت دوره قبل از مرحوم داور با دوره مرحوم داور بعد این است که در اولی دستگاه عدلیه در مقابل دولت قوی تر بود و در موارد

قضاوت

متعددی مشاهده گردید که دولت نتوانست در عدلیه اعمال نفوذ کند یک مورد آن محاکمه مربوط با داره ملزومات وزارت مالیه بود که رئیس آن در محکمه خود تهران تحت تعقیب واقع شد و دکتر میلسپو که قدرتی تام در امور مالی داشت خواست در عدلیه اعمال نفوذ کند ولی عدلیه زیر بار نرفت و دکتر میلسپو عمل متقابل خواست کند و پرداخت حقوق قضات را بتأخیر اندازد

موردی دیگر مربوط بمحاکمه بود که شخصی با دولت داشت و مرحوم داور که آن زمان وکالت عدلیه میکرد بوکالت او در دعوی وارد بود مدعی دکاکینی را خریده بود که بانک استقراضی روس نسبت بان دعوی مالکیت داشت و چون بانک استقراضی روس از طرف دولت شوروی بایران واگذار شده بود دولت خود را مالک املاکی میدانست که در رهن بانک مزبور واقع بود خریدار دکاکین با ساسنامه بانک استقراضی استناد میکرد که بموجب آن بانک حق ارتھان اموال غیر منقول اتباع ایران را نداشت ولی برخلاف آن عمل کرده بود چون ارتھان ایام درآمد ایران از مالیات قلیل و مطالبات بانک استقراضی که پس از انتقال بدولت ایران موسوم ب بانک ایران شد مبلغ قابل توجهی بود دولت وقت بشدت پافشاری میکرد که املاک مورد رهن بانک استقراضی متعلق بدولت شناخته شود و حق عینی دولت نسبت بان رعایت و مورد قبول محاکم قرار گیرد ولی در دیوان عالی تمیز هر چه تلاش کردند بیجائی نرسید و شعبه اول دیوان عالی تمیز بریاست مرحوم ذکاء الملک فروغی دفاع مرحوم داور را قبول کرد و بانک استقراضی روس و بالتبعیجه بانک ایران را ذیعق نسبت بعین املاک مرهون ندانست و معلوم نمود دستگاه قضائی تحت تأثیر قوه مجریه واقع نمیشود

اسا از دوره تشکیلات مرحوم داور بعد تا زمانی دستگاه عدلیه بهمان حال استقامت در مورد دعاوی دولت و مردم باقی بود و مرحوم داور حتی برای اینکه عدلیه از تأثیر قوه مجریه محفوظ بماند متوسل بتأسیس دستگاه های قضائی اختصاصی شد ولی چون اصل ۸۲ مسمم قانون اساسی پنحوی تفسیر شده بود که اختیار عزل و نصب قاضی در دست وزیر دادگستری بود بتدریج وزارت خا نها و اشخاص متصدی امور در دستگاه های دولت در صدد برآمدند که بعنوان حفظ مصلحت دولت یا عموم جریان قضاوت مربوط بدعاوی دولت را مربوط بخود سازند در مواردی قضاات مقاومت کرده و در مواردی هم تسلیم شده اند که چون مقصود نویسنده فقط اشاره بگذشته است همینقدر من باب تذکر اشاره بموضوع شد تا معلوم گردد وجه تمایز عدلیه باصطلاح زمان مرحوم مشیرالدوله و زمان مرحوم داور چه بوده و میتوان خلاصه گفت دستگاه عدلیه از لحاظ تشکیلات وقوانین و جریان در زمان مرحوم داور ببعد بهتر از سابق بوده ولی از لحاظ حفظ حقوق افراد در برابر قوه مجریه دوره قبل از مرحوم داور ببعد از آن مزیت و رجحان داشته است .

ولی اکنون قوه قضائیه ما همان مزایای قانون اساسی را بدست آورده اصل ۸۲ مسمم قانون اساسی ملغی است سال گذشته کمیسیون مشترک مجلسین شورای ملی و ستا رعایت اصل مزبور را تأیید کردند از طرفی قضاات عدلیه مصونیت دارند زیرا قبل از سلب مصونیت قابل تعقیب نیستند و سلب مصونیت هم با عالی ترین مرجع قضائی است .

قضاوت

مزایای دیگری برای قضات در نظر گرفته شده و حقوقی که بآنها داده میشود در میان تمام مستخدمین دولت در درجه اول است بنحویکه باعث شکایت و عدم رضایت عامه مستخدمین دولت گردیده با اینوصف دیگر دستگاه اداری کمترین تأثیری در سرنوشت قضات نمیتواند داشته باشد و دیگر برای دستگاههای اداری و متصدیان امور اداری راهی برای ارباب و تهدید قضات وجود ندارد و اگر هم در دستگاه مجریه اشخاصی باشند که بخواهند در کار قاضی دخالت کنند بر خود قضات است که حقی را که بآنها سپرده شده تسلیم نکنند و از دست ندهند.

چند سال قبل در آمریکا بین کارگران کارخانههای فولادسازی و رئیس جمهور اختلافی پیدا شد رئیس جمهور از حق قانونی خود استفاده و اعتصاب را منع کرد کارگران بدیوان عالی کشور شکایت کردند و دیوان عالی کشور برفع کارگران رأی صادر کرد اختلاف بین دولت و افراد در مسالکی که حقوق و قوانین آن بر اساس عدالت و تساوی است مسئله حل شده ایست یعنی فرد هر قدر ضعیف و دولت هر قدر قوی باشد و موضوع دعوی هر چه باشد چه مربوط بمعین چه صنعت چه حقوق اساسی چه معامله چه کار و فروع دیگر تأثیری در جریان قضاوت ندارد و افراد و دولت در نزد قاضی فرقی ندارند.

در کشور ما از سی سال باینطرف دخالت و تصدی دستگاههای دولت در امور زیاد شده و بتدریج در بسیاری از امور دولت دخالت یا تصدی یا تجارت و شرکت دارد و اگر بنا بر این باشد که محکومیت دولت یا دستگاهها و مؤسسات مالی و تجارתי و بانکی و عمرانی و انحصاری دولت برخلاف مصلحت دانسته شود و قضاوتی که برفع دولت میشود خدمت بعموم محسوب گردد و محکوم کردن افراد از صفات خوب قاضی شناخته شود در آنصورت حقوق افراد در مقابل دستگاههای اداری متزلزل خواهد بود و چنین وضعی برخلاف قانون اساسی و اصل عدالت است.

در سالهای اخیر مشاهده شده که دستگاههای متعلق یا وابسته و مربوط بدولت سعی نموده و میکنند که بعنوان رعایت مصلحت عمومی قضات عدلیه را مرعوب یا تشویق نمایند که حکم برفع دولت صادر نمایند. و بعضی اوقات دیده شده بعضی از قضات صدور حکم برفع دولت را خدمت بمملکت فرض نموده اند و از جاده بیطرفی در قضاوت عدول کرده اند و در صورتی هم که حکم صحیح داده اند چون حکم مورد استفاده دولت واقع شده تبلیغاتی بیجا در باره آن صورت گرفته در مورد صدور حکم محکومیت چنین وانمود شده که هر کس رأی بر ضرر دولت بدهد مورد توبیخ و هر کس برفع دولت رأی دهد مورد تشویق واقع خواهد شد.

روزی بدادگاهی رفته بودم یکی از قضات میگفت دعوائی در این دادگاه مطرح بود که بصلح خاتمه یافته و اگر بصلح خاتمه نمی یافت مورد حکم ما واقع میشد بایشان گفتم اما در نظر داشته باشید شما قاضی هستید و اگر دولت و فردی دعوائی داشتند که بصلح خاتمه یافته در نظر شما مثل دعوی عادی دوفرد باید باشد.

یکی از وکلاء دادگستری در تمجید و توصیف از یک قاضی میگفت که هرگز

قضاوت

بر ضرر دولت حکمی صادر نکرده است. گفتم این مدح شبیه بدم است دولت و افراد باید در نزد قاضی مساوی باشند و اگر قاضی شخص ذیجفی را بمناسبت طرفیت با دولت بیحق کند خلاف قانون و شان قضائی رفتار میکند و در آنصورت مرجع دیگری برای رسیدگی بدعاوی دولت و افراد باید در نظر گرفت. در هیچ دعوائی نمیتوان بدون رسیدگی بمدارک و دلائل اظهار نظر و قضاوت کرد و وقتی مدارک و دلائل بنفع افراد بود قضاوت بنفع دولت نه فقط خدمت بمملکت محسوب نمیشود بلکه صدمه بمملکت است زیرا قوه قضائیه ملجاء مردم در برابر قوه مجریه است و افراد این قوه اگر بتصور خدمت بمملکت برخلاف مدارک و دلائل رأی دهند اساس حق مردم را متزلزل میکنند زیرا قوه قضائیه در مقابل دستگاهها و اشخاص قوی و مقتدر باید حق مردم را حفظ کند و در دعاوی بین افراد عادی قضاوت اغلب عادی و طبیعی صورت میگیرد.

چون مقاله مفصل شد بیش از این نمیخواهم در این مسئله بحثی کنم ولی بحث آنرا از نظر تاثیر آن در ارزش و اعتبار دستگاه قضائی و حفظ حقوق افراد لازم دانستم و این مقاله را بمناسبت شهرتهائی که اخیراً داده میشود نوشتم و معتقدم و کلاه دادگستری که حافظ حقوق مردم اند باید در حفظ اصل تساوی طرفین دعوی بکوشند و از تذکرات بموقع خودداری نکنند.

بعقیده اینجانب اقتضا دارد وزارت دادگستری با اهمیت این موضوع توجه کند و خود عملی نکند (از قبیل پاداش دادن بقضاتی که بنفع دولت رأی میدهند) که باعث صدمه بارزش و اعتبار دستگاه قضائی و اصل تساوی حقوق طرفین دعوی باشد.

از طرفی ایرادی که میتوانم بطریق رسیدگی بدعاوی دولت در دادگاهها اظهار کنم یکی آن است که دعاوی دولت در یک دادگاه معینی رسیدگی میشود. در صورتیکه این نحوه عمل صحیح نیست و دعاوی مربوط بدولت باید بین همه دادگاهها تقسیم شود و همین تمرکز دعاوی دولت در یک دادگاه باتصدیق بشایستگی قضاوت آن معذالک موجب توهم است که غرض از این تمرکز چیست و آیا دادگاههای دیگر فاقد صلاحیت رسیدگی بدعاوی مربوط بدولت میباشد و اگر از لحاظ صلاحیت مساوی هستند تخصیص آن دعاوی بیک دادگاه چه جهتی دارد و موضوع از همه جهات قابل توجه اولیاء امور وزارت دادگستری و رئیس محترم و دادستان کل دیوان عالی کشور و رؤساء دادگاههای استان و شهرستان میباشد.